

اولاً، توانایی و شایستگی عملی راه بردن جامعه را به سوی خوبی و نیک بختی داشته باشد.

ثانیاً، بر قانع کردن توده مردم نسبت به خیر و سعادت توانا باشد. و روشن است که این دو امر لازمه حکمت نظری نیست و از آن قابل تفکیک است و حکیمی که همه این شرایط را داشته باشد شایسته رهبری کامل و ریاست اول است.

شهرهای ناپسند (مدینه‌های غیر فاضله)

هنگامی که تکلیف مدینه فاضله معلوم شد، فارابی به شرح ویژگی‌های مدینه‌هایی می‌پردازد که نیکو نیستند.

مدینه فاضله یکی است و اگر در یک زمان یا زمان‌های متوالی چند شهر نیکو مستقر باشد، از حیث ماهیت و حقیقت عین یکدیگرند اما مدینه‌های غیر فاضله از حیث ماهیت نیز متفاوتند.

مدینه غیر فاضله آن است که ویژگی‌ها و صفات‌های مدینه فاضله را نداشته باشد و همین‌که مدینه‌ای یکی از این خصوصیت‌ها را از دست داد غیر فاضله می‌شود و چون شرایط متعدد است در اثر فقدان همه یا یکی یا چند شرط، مدینه از فضیلت تهی خواهد شد. بنابراین مدینه‌های ناپسند متنوع و متعددند.

در کتاب *السیاسة المدنیة* از سه مدینه غیر فاضله نام می‌برد و نیز از گروه‌های خودرو در مدینه فاضله یا نوابت:

وَالْمَدِينَةُ الْفَاضِلَةُ تُضَادُّهَا الْمَدِينَةُ الْجَاهِلَةُ وَالْمَدِينَةُ الْفَاسِقَةُ
وَالْمَدِينَةُ الضَّالَّةُ ثُمَّ النَّوَابِتُ فِي الْمَدِينَةِ الْفَاضِلَةِ^۱

در کتاب *آراء اهل المدینه الفاضله* مدینه دیگری به نام «مدینه متبدله» (یا متبدله) بر این جمع می‌افزاید:

وَالْمَدِينَةُ الْفَاضِلَةُ تُضَادُّ الْمَدِينَةَ الْجَاهِلَةَ وَالْمَدِينَةَ الْفَاسِقَةَ

وَالْمَدِينَةُ الْمُتَبَدِّلَةُ (أَوْ مُتَبَدِّلَةٌ أَوْ مُبَدَّلَةٌ) وَالْمَدِينَةُ الضَّالَّةُ.^۱

فارابی همهٔ اقسام مدینه‌هایی را که افلاطون و ارسطو از آن‌ها نام برده‌اند از اقسام مدینهٔ جاهله می‌داند.

وی در هر دو کتاب مشهور خود، *السیاسة المدنیة* و *آراء اهل المدینة الفاضله*، از شش گونه مدینهٔ جاهله یا شهر نادان سخن می‌گوید که عبارتند از مدینه‌های «ضروریّه»، «نداله»، «در بعض نسخه‌ها بداله آمده است که علی‌الظاهر صحیح آن همان نداله است»، «خسیسه»، «کرامیّه»، «تغلیبیه» و «جماعیه».

افلاطون در کتاب *پنجم جمهور*، استقرار شهر زیبا و مطلوب را در گرو زمام‌داری فیلسوفان می‌داند و حکومت مطلوب او حکومت شاه فیلسوف یا فیلسوف شاه است و می‌گوید:

... مفاسدی که شهرها را تباه می‌کند، بلکه به عقیدهٔ من به طور کلی مفاسد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت مگر آن‌که در شهرها فلاسفه پادشاه شوند یا آنان که هم‌اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند به راستی و جداً در سلک فلاسفه درآیند و نیروی سیاسی با حکمت توأمأ در فرد واحد جمع شود...^۲

و آن‌طور که از نظر افلاطون در پایان کتاب هشتم برمی‌آید منظور او از حکومت پادشاهی، حکومت فیلسوفان است که همان حکومت مطلوب است و سایر اقسام حکومت‌ها، همگی نامطلوب هستند:

گفتیم بین حکومت استبدادی و حکومت پادشاهی که در مرتبهٔ اول تعریف کردیم، (حکومت شاهان فیلسوف) از لحاظ فضیلت چه نسبتی هست؟ گفت: این دو درست در نقطهٔ مقابل یکدیگرند زیرا یکی بهترین نوع و دیگری بدترین نوع حکومت‌هاست...^۳

و در کتاب نهم می‌گوید:

۱ آراء، ص ۹۵.

۲ جمهور، افلاطون، ترجمهٔ فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، کتاب پنجم، ص ص

۳ همان، کتاب هشتم، ص ۵۱۸. ۳۱۶-۳۱۵

...زندگی حاکم مستبد نامطبوع‌ترین و زندگی پادشاه مطبوع‌ترین
زندگی است...^۱

پس حکومت مطلوب افلاطون حکومت پادشاهی است و مراد او از پادشاه، زمام‌دار فیلسوف، و بقیه هر چه هست حکومت نامطلوب است. افلاطون بعد از تعریف زمام‌داری فاضل مورد نظر خود به بیان گونه‌های منحرف و نادرست حکومت می‌پردازد که عبارتند از «الیگارش» یعنی حکومتی که در آن «زمام‌داری با کسانی است که صاحب مال باشند و فقرا از شرکت در کار حکومت محرومند».^۲

«تیموکراسی» یا «تپارش» که «حکومت جاه‌طلبان ستیزه‌جو» است،^۳ «دموکراسی» که در آن «... همه آزادند همه جا پر از آزادی است، هر کس آنچه بخواهد می‌گوید و هر کاری که موافق میلش باشد می‌کند»^۴ و چنین حکومتی «حکومت هرج و مرج و تلون است، حکومتی است که مساوات را هم درباره آنچه مساوی و هم درباره آنچه نامساوی است رعایت می‌کند»^۵ و بالاخره «استبداد».

تیموکراسی از «اریستوکراسی درمی‌آید»^۶، از تیموکراسی، الیگارش زائیده می‌شود^۷ و دموکراسی از متن الیگارش برمی‌آید^۸ و بالاخره استبداد که زائیده دموکراسی است.^۹

ارسطو نیز در کتاب سیاست در تعیین انواع حکومت‌ها بیانی نزدیک به افلاطون دارد، گرچه نظر او در مورد حکومت مطلوب با نظر استاد تفاوت فاحش دارد و بحث عمده خود را با نقد نظر افلاطون درباره شهر زیبا آغاز می‌کند.

در نظر ارسطو:

حکومت عبارت است از [مجموعه سازمان فرمانروایان یک شهر

۱ همان، کتاب نهم، ص ۵۳۹
 ۲ همان، کتاب هشتم، ص ۴۶۵
 ۳ همان، ص ۴۵۵
 ۴ همان، ص ۴۷۸
 ۵ همان، ص ۴۸۰
 ۶ همان، ص ۴۵۵ به بعد
 ۷ همان، ۴۶۵ به بعد
 ۸ همان، ص ۴۷۶ به بعد
 ۹ همان، ۴۸۷ به بعد

یا [Polis] و به ویژه آن فرمانروایانی که در همه کارها اختیار تام دارند. دولت [یا Politeum] در همه جا از حکومت، برتر و در واقع عین حکومت است.^۱

ارسطو بر حسب رسالت و هدفی که حکومت دارد آن را به بد یا خوب تقسیم می‌کند:

حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد اگر به دست یک تن اعمال شود حکومت «پادشاهی» نام دارد و اگر به دست گروهی از مردم اعمال شود «اریستوکراسی» خوانده می‌شود شاید به این دلیل که بهترین مردم [یا Aristoi] در آن حکومت می‌کنند و شاید به این دلیل که هدف آن تأمین بهترین چیزها [یا Ariston] برای کشور و افراد آن است اما حکومتی که پروای خیر و صلاح همگان را دارد و به دست اکثریت اداره می‌شود همان نامی است که عنوان مشترک همه انواع حکومت است یعنی پولیتی [جمهوری]...^۲

و می‌افزاید که:

این هر سه نوع حکومت گاه از راه راست بیرون می‌افتند و انحراف می‌پذیرند. پس حکومت پادشاهی به حکومت ستم‌گر [یا تورانی Tyranny]، اریستوکراسی به الیگارشی و جمهوری به دموکراسی مبدل می‌شود. حکومت ستم‌گر آن است که فقط به راه تأمین منافع فرمانروا کشیده شود، الیگارشی آن است که فقط به صلاح توان‌گران و دموکراسی حکومتی است که فقط به صلاح تهیدستان نظر دارد. در هیچ‌یک از این انواع، حکومت در تأمین صلاح عموم نمی‌کوشد.^۳

پس از اشارت اجمالی به نظر افلاطون و ارسطو در باب گونه‌های

۱ سیاست، ترجمه دکتر عنایت، کتاب سوم، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۲ همان، ص ۱۱۹.

۳ همان، ص ۱۲۰.

حکومت، به جاست که با رجوع به گفتار فارابی اختلاف نظر میان او و دو فیلسوف بزرگ یونانی را به اجمال بنگریم:

به نظر می‌رسد که انواع حکومت‌های مورد نظر افلاطون و ارسطو (اعم از خوب و بد) از دیدگاه فارابی همگی از حکومت‌های فاسدند. حتی حکومت فاضله افلاطون را که در آن پادشاهی، ویژه فیلسوف است جزو حکومت‌های جاهل قلمداد می‌کند چرا که در نظر فیلسوف مسلمان، حکومت و جامعه مطلوب در صورتی تحقق می‌یابد که پیامبر (که هم حکیم است و هم صاحب شریعت و به برکت دریافت وحی به این مقام والا رسیده است) زمام‌دار باشد و حاکم خوب افلاطون گرچه فیلسوف است اما پیامبر نیست، بنابراین نمی‌تواند محور و مدار شهر نیکو باشد و به طریق اولی حکومت‌های مطلوب پادشاهی، اشرافی و جمهوری ارسطو از فضیلت «وحی» و پیامبری که بنیاد حکومت فاضله است تهی است. اما در سایر انواع حکومت وی با افلاطون و ارسطو در ناپسند دانستن آن‌ها هم‌داستان است.

فارابی دموکراسی را مدینه جماعیه یا احرار ترجمه کرده است و ظاهراً در برابر تیموکراسی یا تیارشی (از Time یونانی به معنی آزر و شکوه و شرف)^۱ عنوان کرامت نهاده است و مدینه برخوردار از این نوع زمام‌داری را مدینه کرامیه نامیده است. عنوان نذاله و خست به نحوی با «الیگارشی» قابل انطباق است. «نذل» در لغت به معنی فرومایگی است (نذل = کان خسیساً محتقراً، المنجد. و نیز: ... کلمة نذل علی خساسة فی الشیء. یقال نذل — معجم مقاییس اللغة، لابی‌الحسین احمد بن فارس بن زکریا). خساسة نیز به معنی پستی و فرومایگی است منتها در شرحی که خود فارابی درباره این دو عنوان دارد در مدینه نذاله مال‌اندوزی و توان‌گری هدف است و گروه اندک مال‌اندوزان در رأس کارند و در مدینه خست مال‌اندوزان شهوت‌پرست عشرت‌گر. به هر حال سخن از گروه اندکی است که

۱ بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، دکتر حمید عنایت، انتشارات فرمند، چاپ اول، ۱۳۴۹، ص ۲۴.

فزون‌طلبی، برخورداری مادی و عشرت‌جویی، اساس کار آنان است و الیگارشی نیز از Oligoi به معنی گروه اندک است.^۱ و فارابی «تورانی» را تغلب ترجمه کرده است.

البته نوع دیگری از مدینه در کلام فارابی تحت عنوان مدینه ضروریه وجود دارد که اولین مرحله جامعه بشری است یعنی جماعتی از مردم که به حکم ضرورت و برای برآوردن نیازهای خود گرد هم آمده‌اند و این گردهمایی حاصل طبع مدنی انسان است.

در کتاب ارسطو گرچه از چنین نام و عنوانی نشان نمی‌یابیم ولی خصوصیات مرحله آغازین استقرار شهر مورد نظر ارسطو با مدینه ضروری فارابی قابل مقایسه است.

ارسطو بعد از بیان این مطلب که آدمیان نمی‌توانند به تنهایی و بی‌یکدیگر زیست کنند می‌گوید خانواده اولین اجتماع ضروری است که از پیوستن آن‌ها به یکدیگر دهکده پدید می‌آید و بالاخره «... جامعه‌ای که سرانجام از فراهم آمدن چندین دهکده پدید می‌آید، شهر نام دارد که می‌توان گفت از لحاظ توانایی برآورد نیازهای خویش [یا اتکاء به ذات] به غایت کمال رسیده است».^۲

ولی همان‌طور که ارسطو گفته است: «اگر پیدایی شهر بهر زیستن [و رفع نیازهای اولیه‌ای است که منشأ گرد هم آمدن افراد شده است]، وجودش از برای بهزیستن است».^۳

یعنی هویت شهر نه تنها وابسته به ضرورت‌های اولیه که به اهداف برتر و متعالی نیز وابسته است و هر چه آن هدف عالیت‌تر باشد شهر کامل‌تر است. باری، به نظر می‌رسد که فارابی با ملاحظه وضع سیاست در زمان خویش و نیز بر پایه مطالعات تاریخی که داشته، در تقسیم‌بندی خود به مواردی رسیده است که برای افلاطون و ارسطو مطرح نبوده و فیلسوف مسلمان کوشیده است تا تکلیف خود را با این واقعیت‌های تاریخی روشن

۱ همان‌جا. ۳ همان‌جا.

۲ سیاست، کتاب نخست، ص ۴.

۳ همان‌جا.

کند و در واقع در این مورد، بحث فارابی ابتکاری و فیلسوف دارای نقطه نظرهای تازه و بدیع است.

به نظر فارابی اساس فضیلت مدینه وابسته است به :
اولاً، علم به حقیقت اشیاء و امور.

ثانیاً، ناموس و قانون استواری که سامان اجتماع و سیر آن را به سوی سعادت تأمین کند؛ قانونی که با نظام معقول مستولی بر هستی متناسب باشد و واضع النوامیس یا قانون گذار کسی است که با منبع حقایق، که به تعبیر فلسفی، عقل فعال و به تعبیر دینی، جبرئیل و رسول وحی نام دارد، مرتبط است.

ثالثاً، حقایق معقول که ادراک آن ها برای همگان ناممکن یا دشوار است در قالبی بیان شود که برای مردم قابل فهم و نیز برانگیزاننده به سوی اخلاق و کردار نیکو باشد (که عبارت است از بیان حقایق به زبان دینی).

به عبارت دیگر مدینه فاضله فارابی مدینه‌ای است که در آن دیانتی حاکم است که تن به تفسیر فلسفی می دهد و حکومت این دین نیز دایر مدار استقرار حاکمیت پیامبر صاحب وحی است که آورنده این دین است؛ دینی که بیرون آن شریعت است و درون آن حکمت. و طبعاً این مدینه فاضله با آنچه مورد نظر افلاطون و ارسطو بود متفاوت است هرچند از جهاتی با مدینه آن دو فیلسوف شباهت هایی نیز دارد.

در صورتی که جامعه از اندیشه های درست و از فلسفه ای که بیانگر حقیقت ها است و از بیانی که درخور فهم عموم است محروم باشد شهر نادان یا مدینه جاهله است که هم دربرگیرنده مدینه های مطلوب افلاطون و ارسطو است و هم شامل همه مدینه هایی که آن دو بزرگ نیز آن ها را منحرف و ناپسند می دانستند.

و در نظر فیلسوف مسلمان، رأی درست، اسلام است؛ دین الهی شایسته ای که باطن آن حکمت است و بنابراین اقوام غیر مسلمان همگی اقوام جاهلند و مدینه اشان نیز مدینه جاهل.

ولی صرف ادعای پای بندی به اسلام برای استقرار مدینه فاضله کافی

نیست و فارابی از وجود مدینه‌های غیر فاضله‌ای در میان مسلمانان نام می‌برد که ابدأً برای افلاطون و ارسطو مطرح نبوده است.

اگر جامعه‌ای صاحب آراء اهل مدینه فاضله باشد (حقیقت اسلام) اما در عمل پای‌بند آن نباشد، جامعه‌ای فاسق است و مدینه او «مدینه فاسقه». پس فسقِ مدینه، در جایی است که اعتقاد مردم درست باشد ولی در عمل دچار انحراف شوند. و علی‌الظاهر تمام امت اسلامی در زمان فارابی، امت فاسقه‌اند که به اسلام ایمان دارند ولی در سیاست، اهل یکی از مدینه‌های جاهل‌اند یا مدینه‌ای مرکب از چند نوع آن؛ با اغراضی چون لذت‌طلبی، مال‌خواهی، جاه‌طلبی، تغلب و...

و چون زمان فارابی زمان غلبه دین است، بر اساس دین چند نوع دیگر از جامعه را نیز تشخیص می‌دهد.

علی‌الظاهر مراد او از مدینه مبدله یا متبدله یا امت مبدله، امت‌هایی چون یهودیان و مسیحیان هستند که گرچه در اصل، صاحب آراء درستی بوده‌اند ولی با گذشت زمان آیین‌های‌شان دست‌خوش تحریف و تبدیل شده است و صورت جوامع آنها گرچه دینی است ولی ماده و محتوای آن منحرف و باطل است.

و شاید مراد او از شهر گمراه و مدینه ضالّه یا امت ضالّه، امت‌های دینی باشد که اصطلاحاً آنها را غیر اهل کتاب می‌نامند چون مانویان و بوداییان که در زمان فارابی نیز آوازه و احیاناً نفوذ در بعضی جوامع داشته‌اند.

فارابی آنان را در پذیرش اصل سعادت ابدی و مقصد نهایی و خیرِ اقصی با مسلمانان و اهل کتاب هم‌داستان می‌داند اما معتقد است مبادی نظری و اصول معرفتی آنان باطل است و به تعبیر فارابی که پس از این خواهیم دید: «رئیس این مدینه می‌پندارد که بر او وحی شده است در حالی که چنین نیست»^۱.

فارابی درباره سرنوشت مردم هر یک از این مدینه‌ها نیز مطالبی دارد که

از مفاد آن می‌توان اعتقاد او را به گونه‌ای تناسخ در بسیاری از انسان‌ها استنباط کرد.

برحسب آنچه او تحت عنوان «القول فی اهل هذه المدن» در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله بیان کرده است چنین برمی‌آید که چون جان‌های اهل مدینه غیر فاضله کامل نیست و در بقاء خود نیازمند به ماده است باطل شدن ماده از میان می‌رود یا به عنوان صورت ماده جدیدی که ماده پیشین به آن منحل شده است درمی‌آید تا آنجا که رشته این انحلال به حلقه عناصر اولیه برسد. آنگاه اگر باز از این عناصر انسانی پدید آید مجدداً قوای نفسانی به هیأت انسان (تازه) تجدید حیات می‌کند و اگر مبدل به حیواناتی دیگر شد آن نیروهای انسان پیشین غیر کامل، به صورت حیوان درمی‌آید.

و جان انسان‌های ناقص بدین‌سان محکوم به نابودی و تباهی است همان‌گونه که چارپایان و درندگان و گزندگان محکوم به چنین سرنوشتی هستند.^۱

اما نظر او درباره سرنوشت انسان‌های خوبی که به ناچار در شهرهای بد و مدینه‌های غیر فاضل به سر می‌برند این است که چنین افرادی در این جهان دچار رنج خواهند بود ولی تا هنگامی که آراء درست خود را از دست ندهند می‌توانند به سعادت ابدی برسند.^۲

تأملی بیشتر در گونه‌های اجتماع بشری

پیش‌تر اشاره کردیم که فارابی در مرحله نخست، مدینه‌ها را به سه یا چهار نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از مدینه‌های: جاهله، ضاله و فاسقه و احیاناً متبدله.

و اما مدینه جاهله (شهر نادان) خود دارای شش قسم است:

۱. مدینه ضروریه: بدوی‌ترین مدینه است و نمونه آغازین اجتماعی که حداقل شرایط و اوصاف یک مدینه را دارد و پیش از آن دسته‌های

۱ همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۲ همان، ص ۱۰۶.

انسان‌های دارای سرشت وحشی هستند (البهیمیون الطبع) که:
 ... و به هیچ وجه دارای اجتماع مدنی نیستند بلکه برخی از آنان
 چونان چارپایان اجتماعی و برخی دیگر همانند جانوران وحشی
 و پاره‌ای از آنان چون درندگان هستند و همچنین از این جمله
 کسانی را می‌توان یافت که پراکنده یا به طور دسته جمعی در
 بیابان‌ها و صحراها می‌زیند و همچون ددان با یکدیگر آمیزش
 دارند (یتسافدون) و دسته‌ای از آنان در نزدیکی شهرها منزل
 می‌گزینند... و رواست که با آنان چون جانوران رفتار کرد: پس اگر
 کسی از آنان خوی اجتماعی دارد و در امری از امور شهرها بتواند
 مورد بهره‌برداری قرار گیرد (می‌توان) او را به بردگی گرفت و
 همچون حیوان از او کار کشید و اگر چنین بهره‌ای از او نیاید یا
 (وجودش) زیان‌بار باشد با او رفتاری می‌شود که با حیوانات
 آسیب‌رسان...^۱

بعد از این مرحله غیر مدنی به مدینه ضروری می‌رسیم یعنی اولین
 مرحله اجتماع مدنی که در آن:

... برای به چنگ آوردن آنچه پایداری و نگهبانی تن ناگزیر بدان
 وابسته است همکاری به عمل می‌آید و شیوه‌های دست‌یابی به
 این (مهم) فراوان است: از جمله، کشاورزی و شکاری و شکار و
 دزدی که این دو (حرفه اخیر) می‌تواند پنهانی یا آشکار باشد. و
 چه بسا تمامی این صنعت‌های دست‌یابی به ضرورت‌ها در یک
 شهر فراهم باشد و گاه تنها یک صنعت چون کشاورزی یا کاری
 دیگر در آن وجود دارد.^۲

در این مدینه کسی رئیس است که در به کارگیری مردم برای دست‌یابی
 به ضروریات زندگی‌شان توانا و کاردان است یا خود این همه را به آنان
 می‌بخشد.^۳

۲. مدینه نذاله: این شهر نسبت به شهر ضروری یک درجه بالاتر و کمال یافته تر است یعنی علاوه بر آن که در آن نیازهای ضروری برآورده می شود، مردم به سوی مال اندوزی و توانگری و فزون خواهی میل می کنند و کالاها یا جانشین آنها یعنی زر و سیم را فزونتر از اندازه نیاز گرد می آورند. و در این شهر افزون بر صنعتها و پیشه های مدینه ضروری، امر داد و ستد و اجاره و نظیر آنها نیز رواج می یابد و طبعاً رئیس در این شهر، کسی است که در اداره جامعه و راندن آن به سوی برخورداری و ثروت از دیگران تواناتر و چاره اندیش تر است.^۱

۳. مدینه خست: در این مدینه که یک پایه از مدینه پیشین برتر است هدف دیگری جز مال اندوزی در آن پیدا می شود و مردم در جهت رسیدن به شادکامی های حسی و خیالی و شکم بارگی و خوش گذرانی و عشرت طلبی با یکدیگر همکاری می کنند و طبعاً کسی که بیش از همه بتواند زمینه ساز رسیدن به این هدفها شود رئیس مدینه خواهد بود.^۲

۴. مدینه کرامت: که در مرتبت چهارم است و از مدینه های پیشین پیشرفته تر. در این مدینه انسانها از سطح لذت های محسوس و خیالی فراتر رفته به نوعی شادکامی درونی و معنوی تر روی می آورند، یعنی دستیابی به شأن و شوکت نیز مورد نظر است و همکاری برای دستیابی به مرتبت گرامی داشته شدن در گفتار و کردار است. خواه برای این که مورد احترام و تکریم اهل مدینه های دیگر واقع شوند یا پاره ای از مردم همین شهر در پاره ای دیگر به دیده حرمت و بزرگی بنگرند. البته معیارهای کرامت گونه گون است و در مدینه های مختلف ممکن است یکی یا چند تا یا همه آنها مورد اهتمام باشد.

این کرامت ممکن است ناشی از توانگری مالی یا توان بیشتر در عشرتگری باشد، یعنی آنچه در مدینه نذاله و خست هدف بود در اینجا ابزار و وسیله رسیدن به بزرگیگری و کرامت می شود، همچنان که ممکن

است کرامت ناشی از توان مندی جسمانی و نتیجه چیرگی بر دیگران یا در اثر برخورداری از یاران و پیروان بیشتر یا تبار و حَسَب والاتر باشد و نیز گاه ممکن است که منشأ حرمت و کرامت، سودمندی بیشتر فرد یا افراد به حال جامعه و دیگران باشد و رئیس مدینه برحسب هدفی که مدینه دارد کسی خواهد بود که در رساندن جامعه به هدف مزبور از دیگران تواناتر و کارآمدتر است.^۱

البته برجسته‌ترین رئیس نزد آنان (اهل مدینه کرامیه) کسی است که اهل مدینه را به آنچه می‌خواهند برساند در حالی که خود در پی هیچ چیز دیگر جز کرامت نباشد، یعنی مثلاً آنان را به ثروت برساند ولی خود خواستار ثروت نباشد یا زمینه دست‌یابی آنان به شادکامی را فراهم آورد ولی خود لذت طلب نباشد بلکه آنچه می‌خواهد تنها کرامت است و ستایش و بزرگ‌داشت قوی و فعلی از سوی دیگران و دست‌یابی به آوازه‌ای بلند نزد دیگر امت‌ها در زمان خویش و نیز در روزگاران پس از خویش. البته کسی به چنین موقعیت ممتازی می‌رسد که ثروتمند و توان‌گر باشد تا توان برخورداری از مزیت‌های مورد نظر و طبعاً جلب احترام و ستایش آنان را بیابد.

هنگامی که کرامت در همه جهات مادی و معنوی مسجّل شد و هر آنچه منشأ بزرگی‌گری و گردن‌فرازی است برای شخص فراهم آمد و ریاست او استقرار یافت و مردم به پادشاهی او تن دادند و عادت کردند، وی می‌کوشد تا با وضع قانونها و ایجاد سنت‌های لازم، مردمان را در پایه‌های مختلفی از کرامت و جاه‌قرار دهد و ملاک نزدیکی به او، حرمت فراوان‌تری است که به او می‌گذراند، همچنان که هر پایه‌ای که به شاه نزدیکتر است از حرمت و امتیاز بالاتری برخوردار می‌شود. و طبعاً طبقات مختلف، رفتار خود را به‌گونه‌ای با او تنظیم می‌کنند که از حرمت و مکانت والاتری برخوردار شوند و او نیز به تناسب وضع هر کس، وی را مورد تکریم قرار می‌دهد و

نظیر چنین سنتی مابین طبقه‌های دیگر نیز برقرار می‌شود.^۱ فارابی می‌گوید مدینه کرامت به خاطر خصوصیتی که از آن یاد شد (سازمان سلسله مراتب و نظامات و ترتیبات حاکم بر آن) شبیه مدینه فاضله است به ویژه اگر ملاک کرامت و عزت و شرافت افراد سودمندی وجود آنان برای دیگران باشد (و بسته به این که هدف جامعه مال یا لذت یا امر دیگر باشد سودمندی بیشتر نیز به معنی تلاش بیشتر برای رساندن دیگران به این هدف‌هاست).^۲

و به نظر فارابی مدینه کرامت، بهترین نوع مدینه جاهلی است «و هَذِهِ الْمَدِينَةُ هِيَ خَيْرُ مَدُنِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ».^۳ البته اگر در جاه‌طلبی و کرامت‌دوستی زیاده‌روی شود شهر کرامت به مدینه جباران دگرگون خواهد شد و چه بسا که سرانجام می‌دَل به مدینه تغلب شود.^۴

۵. مدینه تغلب (شهر خودکامگی): شهر و اجتماع تغلب، چنین تعریف شده است:

وَ أَمَّا مَدِينَةُ التَّغْلِبِ وَ اجْتِمَاعُ التَّغْلِبِ، فَهُمُ الَّذِينَ بِهِ يَتَعَاوَنُونَ عَلَى أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْغَلْبَةُ.

در مدینه تغلب مردمان برای فراچنگ آوردن چیرگی و فرادستی یکدیگر را یاری می‌کنند.^۵ شیفتگی نسبت به چیرگی، هم در نوع آن (غلبه با زور و قلدری — مصالبه — یا فریب و نیرنگ — مخاتله —) و هم نسبت به آنچه هدف چیرگی است (خون یا مال مردم یا برده گرفتن آنان) صورت‌های گوناگونی پیدا می‌کند.^۶

۱ همان، ص ۹۳. ۲ همان، ص ۹۳-۹۴. ۳ همان، ص ۹۴.

۴ همان‌جا. افلاطون می‌گفت استبداد و تغلب از دل دموکراسی بیرون می‌آید و دموکراسی از دل نوعی از اشرافیت (الیگارشی) که خود زاده نوع دیگر آن (تیمارشی) است و شاید مراد فارابی از مدینه جباران جاه‌طلب همان تیمارشی مورد نظر افلاطون باشد.

۵ همان‌جا.

۶ همان‌جا.

آنچه مهم است این که متغلب در همه حال نظری جز چیرگی بر دیگران و زبون و بی اختیار کردن آنان و در چنگ گرفتن کامل آنان ندارد — «وَتَكُونُ مَحَبَّتَهُمْ وَغَرَضَهُمْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ الْغَلْبَةَ وَالْقَهْرَ وَالْأَذْلَالَ، وَأَنْ لَا يَمْلِكَ الْمَقْهُورُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ مِنْ شَيْءٍ آخَرَ يَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِ شَيْئًا أُضْلًا، وَيَكُونُ تَحْتَ طَاعَةِ الْقَاهِرِ فِي كُلِّ مَا فِيهِ هَوَى الْقَاهِرِ»^۱.

البته هر یک از افراد متغلب دوست دارد که بر غیر از خود (چه افراد مدینه خود و چه مردمان مدینه‌های دیگر) چیره شود ولی چون در بین خود به یکدیگر نیاز دارند ناچارند که به خاطر هدف بزرگ‌تر و منفعت بیشتر یعنی غلبه بر مردم بیگانه و شهرها و اجتماع‌های دیگر، از چیرگی بر یکدیگر خودداری کنند: «فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ يُحِبُّ الْغَلْبَةَ، فَلِذَلِكَ يُحِبُّ أَنْ يَغْلِبَ كُلُّ وَاحِدٍ غَيْرَهُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ سِوَاهُمْ، إِلَّا أَنَّهُمْ إِنَّمَا يَمْتَنِعُونَ مِنْ مُغَالَبَةِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا عَلَى دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ لِحَاجَةِ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ لِأَنْ يَبْقُوا أَحْيَاءَ وَ لِأَنْ يَتَعَاوَنُوا عَلَى أَنْ يَغْلِبُوا غَيْرَهُمْ وَ لِأَنْ يَمْتَنِعُوا مِنْ غَلْبَةِ غَيْرِهِمْ لَهُمْ»^۲.

در مدینه تغلب؛ رئیس شایسته کسی است که در چیرگی بر دیگران و نیز بازداشتن دیگران از چیرگی بر مدینه از همگان تواناتر، کاردان‌تر، و زیرک‌تر و حيله‌گرتر و در فراهم آوردن ابزارها و هموار کردن راههای چیرگی هوش‌مندتر باشد.^۲

ملاک‌های شایستگی برای ریاست نیز یا فکری است یا امری خارج از جان و تن فرد. چون هوش‌مندی و تشخیص درست آنچه سبب چیرگی است یا جسمی است چون چابکی و تیزچنگی و یا خارج از جان و تن چون سلاح و جنگ‌افزار.^۲

۱ همان‌جا. به نظر فارابی قوام تغلب به مقهوریت و زبون شدن انسان‌ها از یک سو و خودکامگی و چیرگی حاکم از سوی دیگر است و چه بسا حتی زور هم برای به دست آوردن حکومت به کار نرفته باشد (از راه‌های دیگر از جمله فریب قدرت را به چنگ آورده باشند). پس تغلب در جایی است که مردم، مقهور حاکم خودکامه باشند و شیوه پدید آمدن این وضع در ماهیت امر تغییری ایجاد نمی‌کند. ۲ همان، ص ۹۵. ۳ همان‌جا. ۴ همان‌جا.

فارابی می‌گوید که متغلبان اغلب به آفت و بیماری ستم‌گری، سنگ‌دلی، خشم‌ناکی، آزمندی، زن‌بارگی، شکم‌پرستی و همه چیز را برای خود خواستن، دچار می‌شوند.^۱

در مدینه تغلب گاه همه مردم چیرگی بر هر کسی را که اهل مدینه نیست دوست دارند، و چیرگان همگی در غلبه‌خواهی یکسانند و گاه دارای مراتب متفاوت هستند و چه بسا چیرگی ویژه‌ی یک تن باشد و هم او است که قوم را همچون ابزاری جهت چیرگی بر مردم به کار می‌گیرد. در واقع اهل مدینه همگی بردگان فرد متغلب هستند و آنچه حکومت دارد، هوی و هوس خودکامه است و دیگران از خود اختیاری ندارند که در این صورت مردم شهر را نمی‌توان متغلب خواند و اگر شهر را متغلب می‌گویند به اعتبار صفت تغلب شخص فرمانرواست.^۲

نکته‌ی شایان توجه این‌که در فلسفه‌ی سیاسی فارابی تغلب دامنه‌ای گسترده دارد و چه بسا سایر مدینه‌ها را نیز در بر گیرد:

فَمَدِينَةُ التَّغْلِبِ قَدْ تَكُونُ عَلَى هَذِهِ الْجِهَةِ بِأَنَّ تَكُونَ هِمَّتُهَا بِأَحَدٍ هَذِهِ التَّوَجُّوهُ، الْغَلْبَةُ فَقَطْ وَالْإِلْتِذَاذُ بِهَا. وَ إِمَّا أَنْ كَانَ إِئْمَانُ حُبِّ الْغَلْبَةِ لِيَتَخَصَّلَ لَهَا إِمَّا الضَّرُورِيَّاتِ وَ إِمَّا الْيَسَارِ وَ إِمَّا التَّمَتُّعُ بِاللَّذَاتِ، وَ إِمَّا الْكِرَامَاتِ وَ إِمَّا جَمِيعُ هَذِهِ كُلُّهَا فَتِلْكَ مَدِينَةُ التَّغْلِبِ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَ هَؤُلَاءِ دَاخِلُونَ فِي تِلْكَ الْمُدُنِ الْآخَرَ الَّتِي سَلَفَتْ. وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ يُسَمِّي هَذِهِ الْمُدُنَ مَدِينَةَ التَّغْلِبِ.^۳

مراد فارابی این است که: تغلب گاه هدف است و متغلب، زورمندی است که از چیرگی بر دیگران لذت می‌برد. و گاه دیگر وسیله است برای رسیدن به نیازهای ضروری یا ثروت یا خوش‌گذرانی یا کرامت و شوکت و مردم همه این مدینه‌ها را (ولو این‌که تغلب در آن وسیله باشد نه هدف) مدینه تغلب می‌نامند می‌افزاید:

وَ آخَرَاهَا بِهَذَا الْإِسْمِ مَنْ أَرَادَ جَمِيعَ هَذِهِ الثَّلَاثِ بِالْقَهْرِ - این نام

برای آن که هر سه مورد (دست‌یابی به ضرورت‌های زندگی، ثروت و جاه و جلال) را از راه قهر و زور می‌طلبند سزاوارتر است.^۱

پس: در بعضی از مدینه‌ها، تغلب هدف است و در بسیاری دیگر وسیله؛ و اگر هدف چیزی دیگری باشد و متغلب بدون زور و قهر و کین بتواند به آن هدف برسد از توصل به آن خودداری خواهد کرد: «... إِنَّمَا تَكُونُ مُحِبَّةً لِلْغَلْبَةِ لِأَجْلِ أَشْيَاءٍ هِيَ عِنْدَهُمْ مَحْمُودَةٌ عَالِيَةٌ لَيْسَتْ خَسِيسَةً. وَ مَتَى نَالُوا هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِلا قَهْرٍ لَمْ يَسْتَعْمِلُوا الْقَهْرَ».^۲

و از این بالاتر چه بسا متغلب فردی بلندهمت و برخوردار از نوعی جواغردی هم باشد و نسبت به کسانی که در برابر او مقاومت نمی‌کنند و در صدد مقابله بر نمی‌آیند چه بسا با محبت و گذشت نیز رفتار کند. «فهلواء ايضاً يسمون كبرى الهمم ذوى النخوة»: اینان را بلندهمتان جواغرد می‌نامند. پس آنچه در نظر فارابی در تحقق عنوان تغلب مهم است این که پادشاه، خودکامه‌ای باشد که تسلیم بودن بی‌چون و چرای مردم را طلب کند یا جامعه‌ای که جوامع دیگر را به بردگی و بندگی بکشد ولو این که با برده تسلیم شده با شدت و قساوت رفتار نکند.

فارابی می‌گوید که: مدینه‌های تغلب بیشتر به جباریت^۳ میل می‌کنند تا به کرامت: «وَالْمُدُنُ التَّغْلِبِيَّةُ هِيَ مُدُنُ الْجَبَّارِينَ أَكْثَرَ مِنَ الْكِرَامِيَّةِ».^۴
 ۶. مدینه جماعیه (شهر توده‌ها): در این شهر مردم همگی آزاد و به خود رها شده‌اند (مطلقاً محلی لنفسه يعمل ما يشاء) و همه آزادند هر چه بخواهند می‌کنند و با یکدیگر برابرند و کسی را بر کسی برتری نیست.^۵

۱ همان، ص ۹۷. ۲ همان‌جا.

۳ فارابی کسی را جبار می‌نامد که دل‌بسته ثروت و لذت است؛ ثروت و لذتی که آن را با زور و گردن‌کشی به دست آورده است و این همه او را دچار گران‌سری و خودبزرگ‌بینی بیشتر کرده است. «... متى كانوا محبتى اليسار و محبتى اللذات واللعب واتفق لهم ان لم يحصل لهم من الصناعات التى يكتسب بها اليسار الا القوى التى تكون بها الغلبة وكانوا يصلون الى اليسار و الى اللعب بالقهر والغلبة عرض لهم بها النخوة اشد و دخلوا فى جملة الجبارين». همان، ص ۹۸. ۴ همان‌جا.

۵ همان، ص ۹۹.

در این شهر گونه‌های فراوانی از خوی‌ها و گرایش‌ها و کردارهای ناشی از آن‌ها می‌توان یافت و طایفه‌های گوناگون بشری از پست و والا در اینجا گرد آمده‌اند و شیوه زمام‌داری در چنین شهری با شهرهای دیگر متفاوت است و ریاست واقعی با توده مردم است و آن کس که عنوان رئیس دارد به اراده مردمان بر سر کار آمده و پیرو خواست‌های مرؤوسان خویش است و در واقع می‌توان گفت که در این مدینه نه رئیسی هست و نه مرئوسی.^۱

نزد مردم این شهر کسی ستوده و ارجمند است که زمینه برخورداری آزادشان را از آنچه می‌خواهند فراهم آورد و آزادی و هواهای گوناگون‌شان را پاس دارد و نگاهبان شهر از تجاوز دشمنان بیگانه و نیز مانع درازدستی اهالی شهر نسبت به یکدیگر باشد و کسی بیش از همه نزد آنان ارجمند و والاتر است که در عین انجام این وظایف خواهش‌ها و برخورداری‌های خود را به حداقل ممکن و کمترین پایه برساند... در چنین مدینه‌ای خواست‌ها و هدف‌های جاهلیت به بالاترین حد و بیشترین اندازه وجود دارد.^۲

جامعه توده‌ای (مدینه جماعیه) که اهلش آن را کامرواترین شهر می‌پندارند، چونان جامعه نگارین و رنگارنگ است: «تَكُونُ مِنْ ظَاهِرِ الْأَمْرِ مِثْلَ ثَوْبِ الْوَشْيِ الَّذِي فِيهِ الْوَانُ التَّمَائِيلُ وَالْوَانُ الْأَصْبَاغُ». و هر کس هر چه بخواهد در این شهر می‌یابد و از این رو جمعیت‌ها و امت‌ها رو به این شهر می‌آورند و در آن، جا می‌گیرند و آنرا بزرگ می‌دارند. و از آمیزش و ازدواج نژادهای گوناگون نسل‌هایی با فطرت‌های مختلف زاده می‌شوند که با شیوه‌های پرورشی مختلفی می‌بالند. و در نتیجه ویژگی‌های شهرها و سنت‌ها و سیرت‌های مختلف بی‌آن‌که بتوان مرزهای آن‌ها را مشخص کرد در این شهر وجود خواهد داشت. و حتی ممکن است که با گذشت زمان فاضلان نیکوسیرت نیز در این شهر نشو و نما کنند و حکیمان و خطیبان و شاعران کارآمد در همه شعبه‌ها و رشته‌ها یافت شوند و چه بسا پاره‌هایی از

مدینه فاضله نیز در کنار دیگر امور پدید آید («وَيُمْكِنُ أَنْ يُنْتَقَطَ مِنْهَا أَجْزَاءٌ لِلْمَدِينَةِ الْفَاضِلَةِ») که طبعاً بهترین بخش و جزء این مدینه نیز همین فضیلت‌هاست.^۱

از این رو هم نیکی و هم بدی در این شهر بیش از دیگر شهرها وجود دارد و هر چه بر تعداد اهالی این شهر و عمر و آبادانی و فراوانی آن افزوده شود، خیر و شر آن نیز بزرگ‌تر و افزون‌تر می‌گردد: «وَلِهَذَا صَارَتْ هَذِهِ أَكْثَرُ الْمَدَنِ الْجَاهِلِيَّةِ خَيْرًا وَشَرًّا مَعًا وَكَلَّمَا صَارَتْ أَكْبَرَ وَاعْمَرَ وَكَثُرَ أَهْلًا وَإِخْصَابًا وَاكْمَلَ لِلنَّاسِ، كَانَتْ هَذَانِ أَكْثَرَ وَأَعْظَمَ».^۲

فارابی بر این باور است که در مدینه‌های غیر فاضله به خصوص مدینه مردم سالار که کسی برای زمام‌داری بر دیگری امتیازی ندارد ریاست کالایی است که می‌تواند در معرض داد و ستد قرار گیرد و کسانی با پرداخت پول و تحمل هزینه‌هایی آن را به دست آورند: «فَلِذَلِكَ صَارَتْ هَذِهِ الرِّئَاسَاتُ تُشْرَى بِالشَّرَى بِالمَالِ — خَاصَّةً الرِّئَاسَاتُ الَّتِي تَكُونُ فِي الْمَدِينَةِ الْجَمَاعِيَّةِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ هُنَاكَ أَوْلَى بِالرِّئَاسَةِ مِنْ أَحَدٍ».^۳

در نظر فارابی دموکراسی نیز همچون سایر سامان‌های سیاسی غیر فاضل، ناپسند و مذموم است و از جمله خرده‌گیری‌های اساسی او بر این شیوه حکومت این است که هیچ‌گاه در چنین نظامی فاضل حقیقی و انسان شایسته برجسته بافضیلت به ریاست نمی‌رسد، زیرا که اساس این مدینه بر اهواء مردمان است در حالی که انسان فاضل می‌خواهد آنان را به سوی سعادت رهبری کند و راه سعادت لجام زدن بر هوس‌هاست:

وَ أَمَّا الْفَاضِلُ الَّذِي هُوَ بِالْحَقِيقَةِ فَاضِلٌ وَ هُوَ الَّذِي إِذَا رَأَسَهُمْ قَدَّرَ أَعْمَالَهُمْ وَ سَدَّدَهَا نَحْوَ السَّعَادَةِ فَهُمْ لَا يُرْتَسُونَ.^۴

چرا که کار در دست مردمان است و مردمان به فرمان خواهش‌ها و هوس‌های خویش گام برمی‌دارند. و طبیعی است که به فرمان کسی که

۱ همان، صص ۱۰۰-۱۰۱.

۲ همان، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۳ همان‌جا.

۴ همان‌جا.

هدف او تأمین سعادت جمع است نه پاسخ‌گویی به شهوت و هوای نفسِ انسان‌ها تن نمی‌دهند.

پیش‌تر گفته بود که در نظام‌های مردم‌سالار انسان‌های بافضیلت و دانا و خیرخواه هم یافت می‌شوند، یعنی حضور و ظهور آنان از نتایج طبیعی آزادی موجود در آن شهر است و انسان فاضل هم شهروند این شهر است و در این شهر همگان مساوی‌اند و فارابی ناممکن نمی‌داند که روزی شهروندی بافضیلت به ریاست برسد، اما شهری که پایه آن فضاصلت نیست و رأی و اندیشه مردمان آن فاسد است ریاست فاضل و شایسته را نیز نمی‌تواند تحمل کند:

و هر گاه پیش آید که (انسان حقیقتاً فاضلی) بر آنان سروری یابد
دیری نخواهد پایید که سرنگون یا کشته شود و یاریاست او دچار
آشفتنگی و مورد ستیز خواهد بود و امر در دیگر شهرهای جاهلی
نیز چنین است.^۱

زیرا در شهری که شهروندان در پی خواست‌ها و تمناهای خویش‌اند
کجا تحمل ریاست فاضلان راهبر به سوی سعادت و خواستار استقرار
فضیلت در میان مردمان را می‌کنند؟

شهرهای نادانی و مدینه‌های جاهلیت در نظر فارابی همگان ناپسندند و
شهر مطلوب، شهر فضیلت و مدینه شهروندان نیکو است، اما فارابی همه
شهرها را در یک پایه از بدی و ناپسندی نمی‌بیند و واقع‌بینانه تفاوت‌های
آنها را بیان می‌کند و پاره‌ای را به شهر نیکو نزدیکتر و برخی را دورتر
می‌داند. قبلاً گفت که مدینه کرامت بهترین شهر جاهلی است و اینک نیز
به این نتیجه می‌رسد که بر آمدن شهر نیکو از دل دو شهر از شهرهای جاهلی
محمول‌تر و زمینه زایش این شهر از آنها بیشتر است: «... الآن انشاء المدن
الفاضلة و رئاسة الافاضل یكون من المدن الضرورية و من المدن الجماعية من
بین مدنها ممکن و اسهل» در میان شهرهای جاهلی، پدید آمدن شهرهای

نیکو و زمام‌داری خوبان از شهرهای ضروری و جماعی میسرتر و آسان‌تر است.^۱

و با رجوع به مجموعه آراء فارابی می‌توان وجه این نظر را دریافت: شهر ضروری اولین پایه اجتماع مدنی است که انسان‌ها به فرمان سرشت خویش برای برآوردن نیازهای گوناگون گرد هم آمده‌اند. طبیعی است که در این جامعه فطرت‌ها دست‌نخورده‌تر و امکان پرورش فضیلت‌ها و رشد استعداد‌های خیرخواهانه مردمان در آن بیشتر است و اگر به ناگزیر دچار عامل انحرافی نشود یا به عکس به اندیشه نیکو و مربی نیکواندیش دست یابد به سادگی می‌تواند به مدینه فاضله مبدل گردد.

اما در مدینه‌های مردم‌سالار که در جایی نیز آن را اجتماع آزادگی (اجتماع الحرّیه) و شهر آزادان و آزادگان («مدینه الاحرار») نامیده است^۲ به جهت این که مردمان همگی آزادند زمینه رشد انسان‌های خیرخواه و فضیلت‌جو نیز در این فضای آزاد فراهم می‌آید و چنین جامعه‌ای احیاناً از انسان‌های برجسته و آموزگاران نیک‌نفس تهی نیست و چون آزادی اندیشه و عمل نیز وجود دارد بیش از جامعه‌های جاهلی بسته و دارای سلسله‌مراتب، امکان رشد فضیلت در آن وجود دارد و دم‌گرم‌مربیان و مرشدان بیشتر می‌توانند در جان فسرده انسان‌هایی که فطرتاً به سوی خیر رو دارند اثر کنند، و زمینه استقرار فضیلت در شهر و سامان یافتن کار مردمان بر اساس آن از دیگر اجتماع‌ها و جامعه‌ها بیشتر است.

پس به اجمال می‌توان گفت که: فارابی گرچه نخبه‌گراست و زمام‌دار مورد نظر او انسان ویژه‌ای است که شایستگی را به حکم فطرت و سرشت خویش و نیز در اثر پرورش اندیشه و اراده به دست آورده است اما صرف شایستگی و برجستگی او علت تامه استقرار شهر نیست بلکه خواست و دل‌بستگی مردم هم شرط لازم دیگر پدید آمدن مدینه فاضله است و به هیچ وجه فضیلت جامعه با تغلب حکمران، هر کس که باشد،

سازگار نیست.

از سوی دیگر در میان مدینه‌های جاهلی آنچه به مدینه فاضله نزدیکتر است یکی مدینه ضروری است که به حکم آمادگی طبیعی و دست‌نخوردگی فطرت افراد استعداد فزونتری برای کسب فضیلت دارد و دیگری نظام مردم‌سالار و شهر توده‌ها و مدینه آزادی است که به برکت آزادی و مساوات حاکم بر آن امکان سر بر آوردن شهر زیبا و حکومت فاضل از دل آن بیشتر است.

هرزگان شهر نیکو

فارابی، شهرهای بدکردار (فاسق) و گمراه (ضال) را نیز از مدینه‌های غیر نیکو می‌شمرد و چنان که پیش‌تر اشاره شد ملاک و میزان فضیلت و بی‌فضیلتی را در اندیشه‌های مردمان می‌داند. شهر فاسق شهری است که در آن انسان‌ها راه سعادت را می‌شناسند و نیز راه رسیدن به آن را، ولی کرداری ناسازگار با پندار و انگاره‌های خویش دارند و از حیث رفتار، سیرت شهرهای جاهلی را پی می‌گیرند. گونه‌های شهر فاسق هم به عدد گونه‌های شهرهای جاهلی است و بسته به این که رفتار و کردار کدام شهر جاهلی در شهر فاسق رایج باشد.^۱

و مدینه گمراه مدینه‌ای است که بر اهل آن، حقیقت مشتبه است و سعادت را گرچه می‌خواهند ولی حقیقت آن را با امور موهوم و نادرست اشتباه و راه مطمئن به سوی آن را گم کرده‌اند.^۲

فارابی پس از بر شمردن گونه‌های مدینه و ویژگی‌های آن‌ها بحث نسبتاً مفصلی دارد دربارهٔ افراد و دسته‌هایی که آنان را «نوابت» نامیده است. کلام فارابی در این بخش تا اندازه‌ای آشفته و نابسامان است.

توگویی آنچه عرضه شده است، یادداشت‌های اولیه اوست در این باب که بدون بازبینی و تنظیم ظاهری مطالب، به صورت بخشی از کتاب درآمده

است. منتها این آشفتگی آسیبی به فهم خواننده از منظور و مراد فارابی نمی زند.

فارابی نابت‌ها را به روشنی چنین توصیف کرده است:

التَّوَابِتُ مَنْزِلَتُهُمْ فِيهَا مَنْزِلَةُ الشَّيْلِمْ فِي الْجَنْطَةِ أَوْ الشُّوكِ النَّابِتِ فِيهَا
بَيْنَ الزَّرْعِ أَوْ سَائِرِ الْحَشَائِشِ غَيْرِ النَّافِعَةِ وَالضَّارَّةِ بِالزَّرْعِ وَالغُرْسِ.^۱
یعنی، جایگاه «نابت»‌ها در شهر نیکو، جایگاه سُلت (جو دوسر) است
در گندم (زار) یا خار روئیده در کشتزار یا دیگر هرزه رویان ناسودمند و
زیان‌بار برای کشت و نهال. و منظور افرادی است که گرچه در شهر نیکو به
سر می‌برند ولی اندیشه‌ها و انگیزه‌های شان با شهروندان این شهر متفاوت
است همچون علف‌های هرزه که در کشتزار در کنار گندم و سایر گیاهان
مفید و مطلوب می‌رویند. آنان کژاندیشان بدرفتار و دست‌کم دگراندیشند
و فارابی صنف‌ها و دسته‌های متفاوتی از آن‌ها را معرفی می‌کند:

کسانی هستند که گرچه خود را پای‌بند کردارهایی که راهبر به سعادتند
نشان می‌دهند ولی نه برای رسیدن به سعادت (مورد نظر اهل فاضل مدینه)
بلکه به صورت دستاویزی برای رسیدن به جاه و جلال و مال و منال و
ریاست و اموری از این دست. فارابی چنین افرادی را «مَتَقَنَّص» یا
شکارچی می‌نامد^۲ و شاید بتوان به تعبیری که امروز به ذهن‌ها نزدیکتر
است آنان را «فرصت‌طلب» نامید.

عده‌ای دیگر به هدف‌های مدینه جاهلی نظر و اشتیاق دارند اما در متن
جامعه‌ای که در آن شریعت (نیکوی مدینه) و آیین متناسب با آن جاری
است، نمی‌توانند غرض‌های باطل خود را اعلام کنند و به هر کاری که میل
دارند دست بزنند و (فریب‌کارانه) می‌کوشند تا لفظ‌ها و ظاهر گفتارهای
شارع و واضح سنت و توصیه‌های او را بگیرند اما آن‌ها را مطابق هواها و
دل مشغولی‌های خود تاویل کنند و مقاصد خود را در پشت ظاهرهای
مردم‌پسند پیوشانند. فارابی نام تحریف‌گر («مَحْرَف») را بر اینان می‌نهد.^۳

کسانی نیز هستند که گرچه عزم خراب‌کاری ندارند ولی در اثر کج‌فهمی و کورذهنی، توان درک درست مراد و مقصود شرع و اندیشه اهل حق را ندارند و کردارهایشان نیز به تناسب پندارهایشان مورد نظر و تأیید رئیس اول و سازگار با آیین مدینه نیست. فارابی عنوان کج‌اندیش منحرف (مارق) را به این دسته می‌دهد.^۱

دسته‌ای دیگر نیز گرچه در مدینه نابت به حساب می‌آیند ولی داوری فارابی درباره آنان داوری کاملاً منفی نیست. اینان دگراندیشند ولی دگراندیشانی حق‌جو و صاحب ذهن پویا که عدم قناعتشان به ظواهر و مثال‌هایی که عموم مردم به آن‌ها دل بسته‌اند نه از سر ستیز بلکه به خاطر ژرفانگری و حقیقت‌جویی بیشتر است. اینان به صورت‌های خیالی اندیشه‌های اهل مدینه فاضله قانع نیستند و به تقد و ردّ و نقض آن‌ها می‌پردازند تا به حقیقت‌های عمیق‌تر و روشن‌تر برسند.

فارابی معتقد است که باید مریبان خردمند دست این افراد را بگیرند تا دانش و فهم آنان از مطلب به مرتبه‌ای بالاتر برسد و اگر آن حد هم برایشان بس نبود، باز هم به مرتبه‌ای بالاتر هدایتشان کنند و النهایه اگر ظرفیت درخور را در آنان یافتند باید چهره عقلانی حقایق را آن‌چنان که هست به ایشان بنمایانند تا رأیشان قرار و آرام گیرد.^۲

ممکن است گروهی دیگر یافت شوند که برخلاف دسته پیش‌گفته، در جست‌وجوی حقیقت نباشند بلکه کسانی هستند که اهل باطل و لجباز و ستیزه‌گرند و در هیچ مرتبتی از پندار و اندیشه، آماده پذیرش حقیقت نیستند. آنان در پی هدف‌های جاهلی هستند و چون اندیشه‌های شهر نیکو را مانع رسیدن به غرض‌ها و هدف‌های خود می‌دانند سعی می‌کنند همه آن اندیشه‌ها را تباه و نادرست و رهن سعادتمندی معرفی کنند و با ردّ حقیقت، باطل مورد نظر خود را اثبات کنند.

دسته‌ای دیگر، فهمی نارسا و درکی کاسته دارند و از دریافت حقیقت

ناتوانند اما (به جای پذیرش ناتوانی خویش) می‌کوشند تا آنچه را نمی‌دانند دروغ و باطل به حساب آورند و به جای خودشکنی آینه‌شکنی کنند و در نتیجه همه صاحبان اندیشه‌های درست را دروغگو و دغل‌باز معرفی می‌کنند و آنان را جاه‌طلبان مقام‌خواه و برتری‌جو می‌دانند.

بدهمی گاه این افراد را چنان دچار سرگستگی می‌کند که هیچ چیز را درست نمی‌دانند. خردمندان چنین افرادی را نادانان ناکاردان (اغمار: جمع غَمْر، غَمْر و غَمْر به معنی کسی که نادان و ناکار آزموده است، المنجد) می‌خوانند.^۱

فارابی نمونه‌های دیگری از نابت‌ها و ویژگی‌های روانی و فکری آنان را ذکر می‌کند. نظیر کسانی که هیچ حقیقت ثابتی را باور ندارند و ملاک و میزان را انسان می‌دانند که در زمان‌ها و موقعیت‌های مختلف برداشت‌های متفاوت دارد (شاید نظر او به راه و رسم سوفسطایی است). یا کسانی که اجمالاً می‌دانند حقیقتی هست ولی مجال پروردن جان برای دریافت حقیقت را ندارند و وقت خود را در لذت و روزمرگی می‌گذرانند و چون از دریافت حقیقت مأیوس شدند، دچار حسرت می‌شوند و به آنان که حقیقت را یافته‌اند رشک می‌برند و از این امر دچار رنج و ملال می‌شوند و برای رهایی از این وضع روز به روز بیشتر غرق در هرزگی و بیهوده‌پردازی، تا آنگاه که مرگ فرارسد و آنان را از این عذاب رهایی بخشد. و گاه با تلقین فراوان به خود، به این دآوری می‌رسند که آنچه پنداشته‌اند درست است و دیگران را نادان به حساب می‌آورند.^۲

فارابی درباره‌ی دسته‌ای که اعتراض‌شان به افکار و انگاره‌های همگانی مدینه فاضله ناشی از هوش‌مندی و حقیقت‌طلبی بود گفت باید دست آنان را گرفت و به آنان حقیقت را در حدّ ظرفیتشان آموخت و چه‌بسا از میان آنان حتی حکیم و دانشمند حقیقت‌بین نیز پدید آید.

در جای دیگر نیز وظیفه‌ی رئیس مدینه را در معامله با نوابت یادآور

می‌شود. (و بیان او اگرچه عام و مطلق است و علی‌الظاهر همه گونه‌های هرزگان شهر را در بر می‌گیرد ولی با توجه به مجموعه آراء او به نظر می‌رسد که مراد فارابی تعیین تکلیف مدینه با نابت‌های بدخواه کج‌اندیش زشت‌رفتار است نه دگراندیشان حقیقت‌جو ولو این‌که با انگاره‌ها و آداب رایج در مدینه مخالف باشند.)

فارابی می‌کوشد تا تکلیف رئیس مدینه را در برخورد با نابت‌ها روشن کند و می‌گوید:

... وَاجِبٌ عَلَى رَئِيسِ الْمَدِينَةِ الْفَاضِلَةِ تَتَّبِعَ النَّابِتَةَ وَ إِشْغَالِهِمْ وَ
عِلَاجَ كُلِّ صِنْفٍ مِنْهُمْ بِمَا يُضْلِحُهُ خَاصَّةً إِمَّا بِإِخْرَاجٍ مِنَ الْمَدِينَةِ أَوْ
بِعُقُوبَةٍ أَوْ بِخَبْسٍ أَوْ بِتَضْرِيْفٍ فِي بَعْضِ الْأَعْمَالِ وَإِنْ لَمْ يَسْعَوْا لَهُ^۱
یعنی، بر پیشوای شهر نیکو است که هرزگان را مورد پیگرد قرار دهد و
دل به آنان مشغول دارد و هر دسته‌ای از آنان را به دارویی شایسته و مناسب
درمان کند: یا از مدینه اخراج‌شان کند یا کیفرشان دهد، یا به زندان‌شان
افکند یا به پاره‌ای کارها و ادارشان سازد...

فارابی کتاب *ارجمندالسیاسة المدنیة* را با گفتار درباره مدینه‌های مختلف و هرزگان مدینه فاضله به پایان می‌برد و در واقع افق درخشانی را به روی اندیشه مسلمانان در حوزه سیاست می‌گشاید؛ افقی که از نابخت‌یاری با درگذشت این فیلسوف از آسمان سرنوشت امت اسلامی محو و ناپدید می‌شود.

بدون شک، بحث در باب گونه‌های جمعیت و مدینه و اجتماع، اگر دقیق‌تر و جامع‌تر پی گرفته می‌شد و با چون و چرا و واقع‌نگری درباره سرشت جوامع و ناروایی‌ها و نارسایی‌های موجود در جامعه اسلامی، زمینه تأمل در بحران اجتماعی و وضعیت ناگواری که به تقدیر تلخ امت اسلامی بدل شد، بیشتر فراهم می‌آمد، چه بسا ذهن‌ها و اراده‌ها به جانبی معطوف می‌شد که با آنچه پیش آمد متفاوت می‌بود.

ریشه سرگذشت تلخ و تاریک مسلمانان را از جمله باید در فقدان تأمل و اندیشه در سرشت و سرنوشت جامعه به خصوص در حوزه سیاسی آن بدانیم.

با دلیری می‌گویم که اگر اندیشه‌های سیاسی فلسفه مدنی فارابی بدان‌سان مورد اهتمام و توجه پسینیان اندیش‌مند او قرار می‌گرفت که بخش‌های دیگر آن قرار گرفت (و به نتایج شگفت‌انگیز رسید و افق‌های تازه‌ای را به روی دل و دماغ انسان گشود)، سرنوشت سیاسی و اجتماعی امت اسلامی نیز به گونه‌ای رقم می‌خورد که با سیاه‌بختی تاریخی که بر این امت تحمیل شد تفاوت بنیادین داشت.

اگر دردآشنایان اهل نظر چون خود فارابی، واقعیت‌ها را جدی می‌گرفتند و در آن تفتن و تأمل می‌کردند و به راه‌های بیرون رفتن از بحران می‌اندیشیدند و در عمل نیز آن‌را می‌آزمودند، دست‌آورد بشریت به ویژه مسلمانان در حوزه اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی بهتر از این بود که امروز هست. و اگر این راه پیموده می‌شد چه بسا زمینه‌های میرایی تمدن اسلامی نیز از میان برمی‌خاست و به زمینه‌های تازه برای پیشرفت و تکامل آن مبدل می‌شد.

شاید اگر پس از فارابی نیز در سرشت سیاست و سرنوشت سیاسی مسلمانان اندیشه جدی می‌شد، امکان حضور مختارانه و مسؤولانه بیشتر مردمان و دست‌کم فرزندگان قوم، در صحنه سرنوشت فراهم می‌آمد ولی از نابخت‌یاری چنین نشد و شاید هم نمی‌توانست بشود و زندگی جمعی مسلمانان صحنه تاخت و تاز نیروهای هوس‌باز زورگو شد، جبارانی که توجیه جباریت خود را از زبان نخبگان فکری و سیاسی جامعه یافتند و از مردمان جز تسلیم زبونانه و تملق و ریاچیزی را نپذیرفتند و در برابر تقدیر سیاه و تلخی سرنوشت این تمدن و اقوام وابسته به آن، مگر از آرزوهای بی‌بنیاد کاری ساخته است؟ و چه بهتر که به جای افسوس، از آنچه بر ما و بخش مهمی از بشریت گذشته است عبرت بیاموزیم.

باری، بررسی گونه‌های مدینه و تأمل اندیش‌مندانه در آن‌ها از سوی

فارابی به نظر من از بخش‌های زنده و گیرای فلسفه مدنی این فیلسوف است؛ هرچند به تناسب سنت فلسفی و بینشی که فارابی بدان وابسته و دلبسته است، بحث‌های او بیشتر جنبه ذهنی دارد و عمدتاً در مرحله توصیف توقف کرده است و چندان مجالی نیافته است که به تحلیل و تعلیل گسترده‌تر امور بپردازد و سبب‌ها و شرایط حاکمیت تغلب را که مصیبت‌بارترین چهره سیاست در نگاه فارابی است به دقت بازشناسد و راه‌حل‌های عملی برای بیرون رفتن از بحران را نشان دهد، و یا ذهنش به هر دلیل معطوف به این امور نشده است.

اگر «تغلب» پر دامنه‌ترین و مؤثرترین صورت سیاست حاکم بر جامعه‌های اسلامی بود، بنیان‌گذار فلسفه اسلامی نیز بر این آفت ذهن و زندگی آدمی تأکید شایسته داشت و جالب این‌که در بخش پایانی گفتار در مدینه‌های جاهلی — که در برابر شهر نیکویند — تغلب را از جمله وسیله استقرار مدینه‌های چهارگانه: ضرورت، ثروت، لذت و کرامت دانست. و گرچه امکان استقرار این مدینه‌ها از راهی جز تغلب را ناممکن نمی‌دید ولی تغلب در نظر او هزارپایی بود که غالباً بر سرنوشت انسان روزگار او چنگ افکنده بود و چیرگی زوربنیاد یا هدف استقرار سیاست‌های حاکم بود یا وسیله‌ای برای استقرار آنچه در نظر فارابی ناراست و ناپسند بود.

شتابان و فشرده، بحث را با بیان چند نکته که چندان هم تازه نیست به پایان ببرم:

یکم: مدینه تغلب که خود گونه‌ای از مدینه‌های جاهلی و در عرض آنهاست، چه بسا در ضمن مدینه‌های دیگر هم وجود داشته باشد، یعنی اگر تغلب در مدینه وجود داشت، خواه هدف باشد و خواه وسیله، مدینه موجود تغلبی است. و مدینه‌هایی جاهلی دیگر بر فرض که از راه تغلب هم استقرار نیافته باشد در معرض تبدل به مدینه تغلبی و شهر خودکامگان هستند.

دوم: در مدینه جماعی و شهر مردم‌سالار، تغلب نیست و از این جهت از سایر مدینه‌ها ممتاز است و شاید از همین رو است که امکان فزونتری برای

پدید آمدن مدینه فاضله از دل مدینه جماعیه وجود دارد همچنان که این تبدیل در مورد مدینه ضروری هم هست؛ زیرا مدینه ضروری به طبع انسان که مدنی است نزدیک است و همکاری برای برآوردن نیازهای ضروری به خودی خود اشکال ندارد بلکه برای تأسیس مدینه لازم است، آنچه اشکال دارد این است که رفع ضرورت‌ها هدف نهایی قرار گیرد و جامعه از خیر بالاتر و برتر بازماند که در این صورت، مدینه جاهل است. طبعاً مدینه ضروری به رذایلی که دیگر مدینه‌ها بدان گرفتارند، کمتر آلوده است.

سوم: تغلب همچنان که در میان مدینه‌های جاهلی از همه بدتر است، ناسازگاری آن با شهر نیکو و مدینه فاضله فارابی نیز از همه بیشتر است. در مورد اندیشه‌های مردمان شهر نیکو نیز تکرار چند نکته را به عنوان حسن ختام این بحث بی‌فایده نمی‌دانم:

اولاً، فارابی به حقیقت‌های پایدار باور داشت و نیز معتقد بود که خرد آدمی (خرد به معنی یونانی کلمه و عمدتاً به تعبیر و تفسیر ارسطویی - نوافلاطونی آن) توان دریافتن حقیقت‌ها را دارد و فلسفه راستین، بیان عقلانی آن حقایق است. فارابی از این مبادی و مقدمات، نتیجه‌ای منطقی می‌گیرد که رأی و اندیشه درست در مدینه چیزی جز فلسفه حقیقی نیست و سعادت که غایت قصوای مدینه است همان است که خرد فلسفی آن‌را می‌شناسد.

ثانیاً، در جهانی که دین در آن دایرمدار است و فارابی نیز به حقانیت پیامبر اسلام و کتاب او قرآن باور دارد باید به نحوی اثبات کند که دین و فلسفه یکی هستند. منتها اگر در میان این دو اختلاف هست، از آن‌رو است که دین متعلق به همه مردمان است و ذهن بیشتر مردم از درک حقیقت‌های معقول ناتوان است و بیان دینی، بیان نمادین و ساده‌شده فلسفه است و اصل، در این میان همان است که به خود حقایق دسترسی دارد و آن فلسفه است. ثالثاً، چون درک حقیقت مستلزم پیوستگی به «عقل فعال» و «عالم امر» و «مجرد» است، پیراستن روح از آلودگی‌های جهان طبیعت و حس و

شهوت و نیرومند کردن شأن مجرد هستی انسان و فراهم آوردن زمینه فعلیت عقل منفعل و خرد پذیرنده، شرط چنین اتصال و پیوستگی مبارک است و پیامبر کسی است که به این مقام رسیده است همچنان که فیلسوف راستین رسیده است. منتها، فیلسوف تنها جنبه عقلانی حقیقت را درمی یابد و پیامبری که صاحب روح قدسی است برتر از فیلسوف است چرا که افزون بر معقولات، جنبه های مثالی و امور جزئی را نیز درمی یابد و به کمک عقل فعال قدرت تبیین و بیان حقایق را نیز پیدا می کند و بر ابلاغ و رساندن آن ها به مردمان برحسب ظرفیت ذهنی مخاطبان نیز تواناست.

به عبارت دیگر مرتبت فلسفه گرچه بالاتر از رتبه دین است، به همان نسبت که خرد از خیال و حس برتر است، اما پیامبر از فیلسوف برتر است. او که واضع التوأمیس است و رئیس اول، علاوه بر این که صاحب حکمت و آگاه به معقولات و ذات پایدار امور است، شریعت را نیز دارد و خیال او نیز به عقل فعال متصل است. و از همین رو مهارت و شایستگی رهبری جامعه را در عمل یافته است. باری، رئیس اول کسی است که ویژگی حکمت و نبوت را با هم داشته باشد. در غیر این صورت ممکن است «نبی» باشد ولی رئیس اول نباشد و از سوی دیگر اگر حکمت بود ولی نبوت نبود، صاحب حکمت (اگر شرایط دیگر را داشته باشد) رئیس دوم است نه رئیس اول.

رابعاً، در نظر فارابی، هواهای مردم با حقیقت و سعادت سازگار نیست. در حالی که قوام مدینه فاضله و مدار آن، شناخت حقیقت و سعادت و سیر به سوی آن است. هرچند شوق و خواست و اراده مردم هم به نظر فارابی در استقرار مدینه فاضله شرط اساسی است، ولی هر گونه خواست و اراده مردمی به مدینه فاضله نمی انجامد. مدینه احرار که مبتنی بر خواست و خواهش افراد مساوی است و در آن آزادی هست گرچه از سایر مدینه های غیر فاضل بهتر و به مدینه فاضله نزدیکتر است ولی مدینه فاضله نیست زیرا ملاک فضیلت شهر تأمین سعادت مردمان است نه خواست آنان (هر چه باشد) و سعادت با حقیقت ثابتی که بیرون از اراده آدمی وجود دارد مناسبت دارد بلکه عین وصل به آن است. و هنر انسان در این میان عبارت

است از کشف آن حقیقت و این سعادت و سیر و سلوک در راهی که به آن مقصد می‌رسد.

البته فارابی تنها حقیقت‌های معقول را ثابت و پایدار می‌داند و باب تغییر را به روی شریعت حتی در غیبت رئیس اول باز می‌گذارد ولی در این راه هم آن تغییر را امر دل‌بخواهی نمی‌داند بلکه رعایت موازین حکمت و خرد و مصلحت را در فرایند تغییر لازم می‌شمرد.

خامساً، فارابی حکومت جمعی را بعد از رئیس اول و در غیبت رئیس دوم (که شاید بر امام معصوم شیعی قابل تطبیق باشد) جایز می‌داند ولی ملاک چنین حکومتی این است که مجموعه حکومت‌گران جامع صفت‌ها و شرایطی باشند که وجود همه آنها برای سعادت‌مندی مدینه گریزناپذیر است.